

۲- درباره پیامد عصبانیت شدید یک خاطره کوتاه بنویسید.

خاطره یک: در حیاط آپارتمان بچه ها همیشه بازی می کردند و توپ ها را به ماشین ها می زدند. چندین بار بزرگتر ها و مسئول مجتمع با پدر بچه ها صحبت کرده بودند. والدین آنها برخورد درستی نداشتند و وضع ادامه پیدا کرد. کار بچه ها ادامه داشت روز ها و شب ها می گذشت و توپ زدن به ماشین ها و سر صدای وقت و بی وقت بچه ها ادامه داشت. در یکی از همین روز ها یک از بچه ها که از باختن عصبانی شده بود توپ را محکم به سمت ماشین شوت کرد. این عصبانیت عاقبت خوشی نداشت چرا که هم این ماشین شکست و هم اینکه صاحب ماشین از پنجره صحنه را دید. صاحب ماشین بسیار عصبانی شده بود خودش را دوان دوان به کودک رساند و با عصبانیت تمام کودک را زیر مشت و لگد گرفت. صاحب ماشین در حالیکه که مشغول مشت و لگد زدن بود متوجه شد که کودک حرکت نمی کند. کودک مرده بود و این پیامد عصبانیت شدید کودک و صاحب ماشین بود.

خاطره دو: در یکی از روزهای زمستان معلم در مورد شوخی های نابجا صحبت کرد.

معلم توضیح داد: باید از شوخی های نابجا، شوخی های بدنی و شوخی هایی که موجب آندوه دیگران بشود پرهیزیم. شوخی های زبانی را هم فقط باید با هم کفرهای خودمان داشته باشیم. از جمله شوخی هایی که اصلاً نباید انجام داد شوخی های بدنی و شوخی هایی است که موجب برهم خوردن تعادل دیگران می شود. چرا که می تواند موجب آسیب دیدن، زخمی شدن و حتی مرگ شخص بشود. بنابر این چنین شوخی هایی را باید کنار بگذارید. درست خندیدن، هنر است. با هم خندیدن عقل و شعور و به هم خندیدن حماقت است. شوخی ها دو هدف عمده دارد که اولی را می توان ایجاد فضای شادی و خنده در جمع و دیگری را توهین و تحقیر طرف مقابل دانست اما خطر جدی اینجاست که گاهی این دو هدف با همدیگر ترکیب می شوند و شرایطی پیش می آید که فردی بی آن که قصد و نیت بدی داشته باشد با شوخی های نابجا موجب رنجیدن دوستش می شود. عزیزان به شوخی های نادرست نخندید و افرادی را که شوخی های نادرست می کنند را ترد کنید و نادیده بگیریدشان تا تنبیه بشوند و برایشان درس عبرت بشود که شوخی های نابجا نکنند.

زنگ بعدی محمد امین که از صحبت های زنگ قبل معلم عصبانی بود و نگران تاثیر صحبت های معلم بود. می خواست تاثیر صحبت های معلم را ببیند چرا که از این شوخی ها زیاد انجام میداد. محمد امین از دوستان صمیمی خود مطمئن بود و می دانست آنها ناراحت نمی شوند. بنابر این این بار با یکی از بچه های ردیف عقب شوخی کرد و فامیلی او را مسخره کرد. آن پسر در آن لحظه خیلی عصبانی شد. آن پسر صندلی محمد امین را که می خواست بنشیند کشید. محمد امین افتاد و سرش به لبه میز خورد و از هوش رفت. محمد امین در اثر برخورد بینایی خود را از دست داد و آن پسر هم محکوم به زندان شد و منتظر است تا به سن قانونی برسد و چندین سال زندان را تحمل کند. این است عاقبت عصبانیت که آخرش نابودی و تباهیست.

خاطره سه: پدر دوستم که وضع مالی مناسبی هم ندارند برایش دوچرخه خریده بود. ابراهیم آن دوچرخه را خیلی دوست داشت چون دیده بود پدرش برای خرید آن دوچرخه خیلی زحمت کشیده بود و روز ها پول جمع کرده بود تا آن دوچرخه را بخرد. پدرش به ابراهیم گفته بود خیلی مواظب دوچرخه ات باش. در یکی از روز ها ابراهیم داشت دوچرخه سواری می کرد که چند پسر جلوی او را گرفتند و سعی کردند دوچرخه ابراهیم را بگیرند. ابراهیم که دوچرخه اش را خیلی دوست داشت مقاومت کرد و با وارد کردن چند ضربه نگذاشت دوچرخه را بگیرند. یکی از پسر های مزاحم که شدیداً عصبانی شده بود سنگ برداشت و به سمت ابراهیم پرتاب کرد. ابراهیم که حواسش بود جاخالی داد و سنگ به دخترکی که در آن اطراف بود برخورد کرد. آن دخترک خواهر کوچک همان پسر بود که سنگ را انداخت. آن پسر با عصبانیت خود موجب گشته شدن خواهر کوچک خود شد و این است دور زمانه که ظلم ظالم به خودش بر میگردد.